

## عقیده ای موهوم

دژخیمان پاگلین

مزدوران بیگانه

شمشیر عقیده ای موهوم در دست

اسطوره ای خون می خوانند

و با اندیشه ای نظاهر به ایمان

در لجاجت بی خردی و عقده

با تفتیش عقاید

مرثیه ای جنون می خوانند

انسان دیار من

درگیر قوانین قرون اوسطایی

تنها ، عریان ، گرسنه و آواره

زبان ها خاموش ، لب ها بخیه شده

بیمار و بی پناه

مگر آنها ، قصه ای لیلی و مجنون می خوانند

و چه بی شرمانه بروی پیکر ویران انسان

بروی خمیر خون آلوده ای هر نان

بروی عفت ، اندیشه و وجدان

دیوانه وار می خندند

که دنیا به کام جهل و دیوان است

و سردار قبیله

خشم و تفنگ ترس و توفان است

ببین به روی نعش ما

چه مستانه می رقصند .

( ناتور )

